



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

بازمیگشتند و این کار را (اعاره) می‌نامیدند. قرن‌ها کارشان این بود و از این ممر اعاشه می‌کردند. معاویه ابن ابی سفیان، دولتی را بر پایه وشالوده برتری نژاد عربی و سروری امویان بنیاد نهاد. دولت خاندان اموی قریب يك قرن بطول انجامید. اولیای این دولت علناً و رسماً خود را از قید و بند دین اسلام رها کردند و در ملاء عام باستهزا و سخریه دین و قوانین دین و پیشوای دین اسلام دست‌بازیدند. معاویه شخصاً بدترین بدعتها و ننگین ترین سیاستها را بنیان افکند. نخست با خلیفه وقت علی علیه السلام از درخلاف و سرکشی درآمد و عصیان ورزید و سرانجام با او جنگ کرد و با اموال بیت‌المال مسلمین لشکر آراست و بجنگ علی شتافت و کشور اسلام را دچار تفرقه و فتنه و آشوب ساخت و در آغاز حکومت باطل خود، برخلاف دستور پیشوای اسلام رسول اکرم، فرزند يك زن رومی را پخواندان خود الحاق و سنت جاهلیت را دوباره احیاء کرد. حسن بن علی علیه السلام را مجبور کرد تا از خلافت بسودا و تنازل کند و سپس او را با خوراندن سم هلاک نمود. فرمان داد تا بعلی بن ابی طالب علیه السلام داماد رسول و اول من آمن و بزرگترین رجل اسلام بر منابر ناسزا گویند، و این فرمان ننگین او قریب هشتاد سال مجری بود. یزید پسر معاویه سه سال خلافت کرد. در سال نخست، حسین بن علی علیه السلام، پسر دختر پیامبر اسلام را، با فجیح‌ترین شکلی کشت و زنان و فرزندان او را اسیر کرد. هنگامیکه سر بریده حسین را در تشتی فرمایش روی او حاضر کردند با جوب دستی زرنگار خود، سرمست و سرخوش از باده ناب و لذت پیروزی، بر لب تشت ضربانی آهنگ و اروارد ساخت و باین اشعار مترنم بود:

لعب الهاشم بالملك فلا      خبر جاء ولا وحی نزل  
 ایت اشیا حسی بیدر شهودا      جزع الخزرج من وقع الاسل

او با این بیت سرشت حقیقی خود و خاندان خود را آشکار می‌کرد. خاندان هاشم (یعنی رسول اکرم ص) رسالت و نبوت را ملعبه رسیدن بسلطنت کرده بود. نه خبری از جانی رسیده و نه وحی بر او نازل شده بود.

ولید بن عبدالملك، یکی دیگر از خلفای اموی، يك روز در حالیکه مست طافح بود شنید که یکی از بندگانش قرآن می‌خواند و این آیه را قرائت میکند: «استفتحوا وضاب کل جبار عنید ومن ورائهم جهنم و یسقون من ماء صدید» ولید خشمگین شد دستور داد قرآن را در جانی بیاویختند، آنگاه کمان خود را برگرفت تیرهایی بسوی قرآن روان کرد تا اوراق آن پاره پاره بر زمین ریخته شد و در آن حال بدین اشعار مترنم بود:

اتو عد کل جبار عنید      فها انذاك جبار عنید  
 اذا لاقیت ربك یوم حشر      فقل لله نزقنی الولید

هشام بن عبدالملك اموی، در نخستین روز حکومت و خلافت خود بر فراز منبر بر آمد تا خطبه خلافت را بخواند. ناگاه شمشیر خود را از نیام برکشید و آنرا بر فراز سر خود آخت و گفت:

«ما امرنی احد بتقوی الله بعد مقامی هذا الا ضربت بهذا السیف غنقه» و بدین طریق در نخستین روز خلافت علناً دواصل اسلامی یعنی امر بمعروف و نهی از منکر را ممنوع کرد.

باری هر خلفی که می آمد بدتر از سلف خود بود تا نوبت به خاندان عباسی رسید. آنان از امویان بمراتب بدتر و حکومتشان ننگین تر بود بنا بر این دولت‌هایی که شعارشان چنین اشعار باشد و کتابی که سرلوحه و عنوانش چنین گفته‌ها باشد چگونه میتوان آنرا دولت اسلامی یا کتاب تاریخ اسلام شناخت؟ بیشتر حکومت‌هایی که در این مدت تحت عنوان خلافت اسلامی ظهور کرد، سلطنت‌هایی بود که دردنباله بعضی اقتدارات دوران جاهلیت، بوسیله برخی رجال صاحب نفوذ و سرتجمع قدیم، برای پیشبرد مقاصد خاص، در قالب الفاظ و اصطلاحات اسلامی، ظهور می‌کرد و چهره مذهب حق در لابلای آنها گاه تجلی می‌کرد و رخ می‌نمود و زمانی در زیر پرده سیاه ابرها پوشیده می‌ماند.

باری کاروان زمان، بماء و سال و بقرون و اعصار، هر چه پی‌ستمر میرفت ستم افزون‌تر و دوری از حق و حقیقت و راستی بیشتر می‌گردید.

گرچه در آن میان، چندسالی، به تناوب، حق تجلی نمود، اما ستاره سحری بود و زود غروب کرد، و از آن پس فساد و بطلان، با تمامی مظاهر خود سلطه افکند. نائره تشتت آراء و اختلالات عقاید و فساد اجتماع و هرج و مرج روحی و فکری روز افزون بالا گرفت و گروهی اندک از پیروان حق، در نهایت ضعف و پریشانی، غالباً پنهان بودند و فعالیت یا ادامه زندگی یا بهتر بگوئیم حرکات مذبح‌مانندشان زیر زمینی بود. این دوران را در مذهب ما، اصطلاحاً، «تقیه» می‌نامند. تاریخ دوران تقیه داستانی پر داستان و اندوه آفرین دارد و انتظار فرج بعد از شدت و ظهور موعود ناشر عدل و داد یکی از مظاهر همین دوران طویل المده سیه روزی بوده است.

این اوضاع همچنان ادامه داشت تا وحشیان مغول، از اقصی بلاد شرق، بر این کشور ماتمزه بناختند. اساساً حمله مغول و فتوحات و پیروزی آن قوم خونخوار معلول همان هرج و مرج روحی و فساد اجتماعی ایران بوده است که عرب، بوجود آورده بود. هنگامیکه لئسه گوگیر و دشمن پای دیوار خانه و کاشانه رسیده بود، برخی از رجال خردمند دریافتند که این گناه خودشان است که اینک دامن گیرشان گردیده است اما دیگر دیر شده بود.

شیخ نجم الدین کبری، هنگامیکه دید که دشمنانی خونخوار، چون مغولان و وحشی، بر شهر خوارزم تاخته و سپاه خوارزمشاه را از پای در آورده و بامدافعان شهر، کوچه بکوچه و خانه بخانده در زد و خورد هستند و پیش می‌آیند، در اندیشه فرو رفت و دانست چه گناهی بزرگ را مرتکب شده است. دریافت که او هزاران امثال او، از شیوخ و پیشوایان، سالها و قرن‌ها، هر دسته بعنوانی و هر

---

۱ - اشاره بدوران خلافت حقه امیرالمومنین علی علیه السلام در قرن اول هجرت و ظهور دولت آل بویه در قرن سوم.

دوران سیاه و وحشت بارمغول نیز هرچه بود و هرچه کرد و هر اثر که بر جای گذاشت بسر آمد. و دولت صفویان چون خورشیدی تابان از افق سعادت ایرانیان سرزد. ایرانیان نفسی براحتی کشیدند. مذهب حق پدیدار گردید و گسترش یافت و پس از هزار سال جدائی دین از دولت، یا بهتر بگویم پس از هزار سال نداشتن دین و دولت، باردیگر دین و دولت در قیافه دولت صفویان زمام رهبری را بدست گرفت. اما افسوس که در نتیجه ده قرن فساد و ویرانی، انواع مفاسد خلقی و اخلاقی، در روح و جسم مردم، ریشه کرده و تخم فساد در اعماق روح و فکر توده ایرانی جای گزین گردیده بود، و در جنب تبلیغات دینی و ارشاد اخلاقی توده های ایرانی، زمانی دراز لازم بود تا سراسر ایران شهر از عناصر فساد پاک و موصفا شود. اما صفویان مجال و فرصت اصلاح نیافتند زیرا تاخات و تازدشمنان شیر پنجه ای که بتازگی در عرصه سیاست جهان پدیدار شده بودند و بر مرزهای شرق و غرب ایران می تاخنتند (روسیه تزاری دولت عثمانی) سد راه بودند، بناچار سلاطین صفوی بیشتر عمر دوپست و اند سالة خود را در زد و خورد با دشمنان خون آشام صرف کردند.

بسر سخن خود باز میگردیم. نتیجه، مطالب مذکوره این است که:

در پایان فرمانروائی ساسانیان گروهی خانه بدوشان بواسطه بی سرو سامانی و بی در و در بندی بر این کشور تاخنتند و هر چه توانستند، کشتند و سوختند و بردند و ویران کردند. جاماسب گفته است: «هیچکس با ما چنان نکرد که تازیان کردند».

اگر کسانی می خواهند، از نادانی و بیخبری و تعصب کور کورانه، گناه بزرگ آن قوم را در مقابل ارمغان بزرگی که برای ما سوغات آوردند یعنی دین مبین اسلام به بخشند و برایشان عذری بتراشند چنانکه باختصار گفته شد کاملاً در اشتباهند زیرا چنانکه گفتیم آن قوم خود نه فرهنگی داشتند و نه دینی تا برای ماهدیه بیاورند. کسانی که از حقایق تاریخ اسلام آگاهند - نه آنچه را که از این و آن شنیده و از بر کرده اند - بخوبی میدانند که پس از وفات پیامبر اکرم صلی اله علیه و آله و سلم، دشمنیها و حقد و بغض و حسد و غرور و تعصبات قومی و فکری و کینه توزیهای خانوادگی از نو سر بلند کرد و پدیدار گردید. اما بعلت قدرت روحی و فکری پیشوای اسلام که بر مجتمع جزیره العرب سایه افکنده بود دیگر هرگز نمیتوانستند که جامعه را در قالب الفاظ و اصطلاحات ارتجاعی دوران گذشته و در هم نوشته (جاهلیت) اداره کنند، لاجرم همه نظامات و افکار گذشته را در قالب اصطلاحات اسلامی و زیر عنوان دین و آیین جدید محمدی از نو زنده کردند. کلمات و اصطلاحات و اقدامات همه نو (= اسلامی) اما محتوی و فحوا و معانی و حقایق تماماً جاهلی و عربی و قومی بوده است.

گروه بدستآوری، روح مرگ و نومیدی را در مردمان دمیده اند و همه مردان ایران شهر را از مردی و مردانگی افکنده اند آنگاه وی پیش و جدان خویش شرمنده گردیده و باتنی نحیف، بدون سلاح، دامن پراز سنگ کرد و با استقبال دشمن شتافت تا از پای در آمد.

با توجه باین نکته بس دقیق، نیک باید دریافت که آنان چرا آمدند؟ چه کردند؟ چه بردند؟  
و چه برجای گذاشتند؟

اگر افراد ساده و اندک مایه، لغزیده و باشتباه افتاده اند شگفت نیست، زیرا دریافت و درک حقایق تاریخ و فلسفه ادوار و حوادث گذشته، هوشی سرشار و مزاجی سالم و فکری معتدل و دانشی گسترده و شب زنده داری و صرف عمر در تتبع و تحقیق میخواهد و این همه کس را در دسترس امکان نیست. شگفت اینجاست که مردی دانشمند مانند نولدکه آلمانی (خاورشناس مشهور) خطائی بس بزرگتر مرتکب شده و بهتصور اینکه خلاصه معلومات و مطالعات خود را، راجع به تاریخ فرهنگ و مدنیت اسلام، در چند کلمه مختصر کند گفته است:

«تمدن و فرهنگ یونانی، پس از چندین قرن سلطه بر ایران، هرگز در روح و فکر ایرانیان رسوخ نکرد (یعنی از فتح اسکندریه بعد) اما تمدن و فرهنگ اسلام، در همان زمان آغاز فتوحات و سلطه، در روح و فکر ایرانیان چنان نفوذ و رسوخ یافت که ایرانیان همه چیز را جز آن از دست دادند». این مرد آلمانی سلطه قوم عرب را بر ایران، همانند سلطه ملت متمدن و صاحب فرهنگ آلمان بر یک کشور و ملت وحشی آفریقائی پنداشته است. و حال آنکه آنچه را که او «تمدن و فرهنگ اسلام» نامیده چیزی است که چندین قرن پس از وقایع فتوحات و اغارات، بادست و خرد و اندیشه و کوشش خود ایرانیان، بوجود آمده است، و در هنگام فتوحات و در روزگار هابسبات اثری از آن در جهان وجود نداشته است تا نفوذ و رسوخی داشته باشد. بر این دانشمند آلمانی، امر از آنها مشتبه شده است که او سلطه قوم عرب را بر ایران همانند سلطه ملتی متمدن پنداشته است که با خود فرهنگ و مدنیتی عظیم بارمغان آورده و مردم ایران که فاقد فرهنگ و تمدن بوده اند، آن فرهنگ و مدنیت نو آورده عرب را سرعت پذیرفته اند؟ در صورتیکه هرگز چنین نبوده و نیست. زیرا اعراب مهاجم قومی وحشی و فاقد مدنیت و فرهنگ بودند و ایرانیان، برخلاف، تمدن و فرهنگی جهانگیر داشتند.

نولدکه، حق دارد چنین خطای تاریخی را مرتکب شود زیرا حوادث و وقایع تاریخ در این برهه از زمان بسیار دقیق است. باید بدقت ژرفای فلسفه وقایع را نگریست. وقایعی متمایز که معلول عواملی و اسبابی مشترک و مختلف بوده و گاه بهم آمیخته شده است. انهدام دولت عظیم ساسانیان، بواسطه بروز هرج و مرج داخلی ناخت و تاز قبائل بدوی ریگستانهای شبه جزیره العرب بر ایران پذیرفته شدن دین اسلام «آنها مذهب حق از مذاهب اسلامی، یعنی تشیع و ولای شناندان نبوت ص». بنیاد تمدن و فرهنگ اسلام، چهار مسئله و چهار حادثه و چهار واقعه تاریخی جداگانه است که هر یک دارای علل و عواملی بوده که درازمنه جداگانه اتفاق افتاده و در اعوام و ادوار متمایزه رخ داده است. فقط گاه بگاه این علل و اسباب و عوامل مشترک و متداخل بوده و بالتبعه چهار واقعه تاریخی معلول آنها درهم فرورفته و پیچیده میشود.

لاجرم مورخی فیلسوف و محققى ژرف نگر باید تا هر مسئله و هر واقعه را جداگانه مورد بحث و مطالعه و تحقیق قرار دهد. اما مورخ سطحی هر چهار واقعه را يك حادثه پنداشته در پای عجایب و غرایب آن مائزده سرگردان میشود.

### ره آورد آذربایجان

جمعی از ملت‌پایان فضیلت که اطلاعات عمومی و تاریخ اجتماعی، و دین و آئین و مذهب قوم ایرانی را، از افواه و نیز از تصورات باطل خود اخذ کرده‌اند، میگویند اعراب در برابر بلاهایی که بر سر ما فرود آوردند اسلام را، برای ما، ره آورد آوردند... این گروه در این دعوی باطل و سخیف و پندار مالیخولیائی، تعصبی کورکورانه بخرج میدهند. آنان حق دارند چنین پندارند، زیرا دانش و معلومات و احاطه بر تاریخ و سرگذشت قرون و اعصار و ملتها چیزی نیست که بصرف ادعا درسینه و مغز فردی ساده لوح جای‌گزین گردد. تاریخ علم است آنهم علمی مبسوط و جامع الاطراف که باید آنرا فراگرفت و در راه فراگرفتن آن رنج برد و شب زنده داشت و عمر صرف کرد تا با داشتن خردی کامل و ناآلوده، تهی از یماریهای معنوی، و عقلی معتدل بتواند درست فکر کند و درست نتیجه بگیرد و آنگاه بحقایق تاریخی دست یابد. پس بانداستن عقل سالم و فکر معتدل و بی‌اطلاعی از تاریخ و سرگذشت قرون و اعصار و ناآگاهی از چگونگی ظهور و بنیاد مذهبی (مذهب شیعه امامیه اثناعشریه) که ایرانیان قرن‌هاست پدر پر پدر پیروان آن میباشند بسیار نابجاست که بگویند اسلام ایران ره آورد اعراب است.

اسلام، یعنی مذهب تشیع که بر اساس محبت خاندان رسالت و وصایت و خلافت بلافضل علی بن ابیطالب و یازده تن از فرزندان و فرزندزادگان او علیهم السلام بنیاد یافته است، ره آورد اعراب نیست بلکه آنان برخلاف، هر وقت دست یافته‌اند، در محو این طریقت و خاموش کردن این چراغ کوشیده‌اند. اعراب پس از مرگ رسول اکرم (ص)، دست خاندان او را، علی‌رغم وصایا و سفارشهای او کوتاه و با آنان دشمنی آغاز کردند، بدرجه‌ای که یکی از بزرگان ما گفته است: «ارتد الناس بعد وفات رسول الله الا ثلاثه».

ره آورد قبائل خانه بدوشان صحرا، جز نهب و غارت و تاراج و تخریب و آتش سوزی و کشتار دسته جمعی و تجاوز و بنواامیس و نشر مفسد خلقی و خلقی چیزی دیگر نبوده است. اکنون پس از چهارده قرن، بعضی مفسد اخلاقی و نابکارینائی که در روح و فطرت بعضی از ایرانیان جلوه‌گر است، نتیجه ارمانها و ره آورد هائی است که آنقوم باخود باین سرزمین آورده‌اند. مردمی که راستگویی و درستی و امانت از بزرگترین اوصاف و امتیازشان از دیگر ملتها بود، چرا، باید اکنون بدروغ‌گویی و نادروستی و دزدی پردازند؟

یار بد برجان و بر ایمان زند

مار بد تنها همی برجان زند

اگر از تخریبات مادی آن قوم صرف نظر بکنیم - که البته بحد و حصر نمی‌آید - تصور

تخریبات روحی و معنوی آن قوم، هر انسان غیور را تکان میدهد.